

دین در متن زندگی

درباره رضا میرکریمی و جهان بینی اش در فیلم هایی که ساخته

چاپ شده در : مجله ۲۴

زمان انتشار : بهمن ماه ۱۳۸۹

این یادداشت کوتاه برای مجموعه ای درباره کارنامه فیلمسازی رضا میرکریمی در مجله "۲۴"

نوشته شد.

*

*

جایی از فیلم اینجا چراغی روشن است که با قطعیت، عنوان ناکامل ترین فیلم رضا میرکریمی را بر آن می گذارم، قدرت (حبیب رضایی) جوان روستایی عقب مانده ذهنی، در جواب متولی امامزاده که از بی دین و ایمان شدن مردم و کمتر به امامزاده رفتن شان می نالد، به عنوان دلیل می گوید «خب آقا قریونش برم که دیگه معجزه نمی کنه»؛ و مثال می زند که «مثلاً باید اون کوهو از اون جا وردارها». ما هم مثل متولی امامزاده تصور می کنیم او دارد در نتیجه ی سفاهتش، تلقی کودکانه ای از معجزه را طرح می کند. اما بعدتر می گوید: «که سایه ی کوه بیفته رو آبادی، زن و بچه ها بتونن تا ۹ صبح بخوابن». با دوستم مجید بسطامی در بحث از نوع نگاهی که این دیالوگ و شخصیت قدرت به دین در متن طننگی روزمره ی مردم دارد، می گفتیم اگر یک دهم آن چه در محصولات هرساله ی این سینما با رویکرد یا وام یا هدف سینمای دینی ساخته می شود، چنین نگرشی به دین و جلوه های زنده و پویا و جاری در دل زندگی آن داشت، حتماً میزان اثرگذاری این بخش از سینمای ما بر مخاطب، چندین برابر می شد. در حقیقت، رضا میرکریمی درست از همین زاویه است که توانسته اثرگذار باشد. چون دین و تعالیم آن را نه صرفاً به عنوان دین و در دوردست ماورا و ملکوت، بلکه بر روی زمین و در لحظه های ظاهراً جاری زیست شخصیت هایش دنبال، پیاده و حاکم می کند. به همین دلیل است که در به همین سادگی حتی طرح دو دقیقه ای مبحث استخاره باز کردن توسط طاهره (هنگامه قاضیانی) که از دید زن همسایه «خوشبخت» است و «دستش خوب است»، به رغم زمان ناچیزی که در طول فیلم به خود اختصاص می دهد، تصویر و خاطره ای مرتبط با نقش دین در

زندگی خانواده های آن طبقه ی فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی در ذهن بیننده به جا می گذارد و موجب می شود میزان ربطی که در حافظه مان، میان این فیلم و امور دینی برقرار می کنیم، دست کمی از میزان دینی بودن زیر نور ماه و خیلی دور، خیلی نزدیک نداشته باشد. میرکریمی در امتداد همین گرایش، برخلاف مجید مجیدی که عموماً با هم مقایسه شده اند، هرگز قامت یک «ایدئولوگ» را به خود نمی گیرد و همواره می کوشد از زندگی شخصیت هایش به باورهای دینی، رجوع و باز به خود زندگی، برگشت کند؛ نه آن که مانند بید مجنون یا باران، زندگی و عینیت هایش را برای نگرش ایدئولوژیک فدا و فنا سازد. و از همین منظر است که برای تماشاگر هر چند دلزده از شعارها و شعائر فیلم هایی از این دست، آثار او جایگاهی جدا از آن تحمیل های شعارزده می یابند و دل ها را آشوب و چشم ها را نمناک می کنند. و باز از همین روست که این جا چراغی روشن است به دلیل دور دیدن دین از ضربان زندگی روزمره و پیگیری آن در فضایی انتزاعی و ذهنی، مانند کودک و سرباز به عنوان یک اتود اولیه، از آن چه مسیر اصلی کار و دغدغه و اصالت میرکریمی است، جدا به نظر می رسد. و امیدوارم تجربه ی اخیرش یک حبه قند نیز چنین نباشد.